

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم وېر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دھیم از آن به که کشور به دشمن دھیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز



بیوۀ القاعدہ

گاه در آغوش این ، گه در آغوش آن
طالبه بیحیا ، بدقلع و بدزبان
تنگر باند ترور ، بیوۀ القاعدہ
وارث (أسامه) در ، صیغۀ ایرانیان
باقد و اندام زشت ، چهره آخمو و تُرش
چرک و کثیف و چتل ، جوگی پنجابیان
در گرو اجنبی ، بسته به زنجیر غیر
در صدر انفجار ، محو کند ملک مان
خواست شود چیزکی ، نوکر انگلیس گشت
درس ملائی نخواند ، طالبه شد ناگهان

واسطه گشتی عرب ، دالر و دینار و پوند
حضرتِ مشکلگشا ، در بغلش مهربان
تا که به سر وقتِ او لطفِ (رفیعی) رسید
کم کمی آدم شد و شیک و کمی هم جوان
لیک نمک ناشناس ، رشته یاری گسست
تا که به دست آورد لقمه چرب و کلان
لقمه چربِ نبیل ، مزه آشِ غمین
شهرتی دادش که شد ، دشمنِ روشنگران
گفت به تندِ زبان ، کرد به زشتِ عمل
حرف گذشت از حد و، تیرِ سخن شد کمان
باز گریزاشده ، رفت برِ دیگری
با همه باندِ ترور، بر خر و قاطر دوان
گفت ! حمیدی زما ، ما زحمیدیستیم
یک نظر و فکر و گپ ، فرقی نباشد میان
عاقبت الامر شد ، پر ز ملا و چلی
یعنی که مور و ملخ ، ریخته از آسمان
ضربِ سیاست رسید ، میخِ دیانت خمید
بیخِ ادب کننده شد ، زین همه اشراریان
تلویزیون پر شد از ، طالب و از طالبه
چون شربینی و مگس ، روی تبنگِ کلان
بسکه چلی و ملا ، چون کچری و قروت
پُر شدی از ریش و پشم ، منزلِ بینندگان
دین و سیاست چرا، چون شپش و چون کنه
بسته به ریشِ مُلا ، یا به دُمِ طالبان
گاه وکیلِ خدا ، گاه عزیزِ رسول

گاه امام زمان ، لنگر هفت آسمان
گاه وزیر بهشت ، گه رئیس ملک
گاه جو غلمان و حور ، در بغل طالبان
گاه به ملازاده و ، گاه به فضل غنی
گاه به سعیدی و گاه حضرت و گیلانیان
گاه به ارشاد و گه ، سیرتیان پُجُل
گاه به ریش الخضاب آنکه خبیث الزمان
گاه به مُلا رؤوف ، کُرّه خرّ بی ادب
گاه به مبین لعین ، لشمک چربک زبان
گاه به شیخ العرب ، گه به چلی العجم
گاه کنیز و گهی ، تُنگر فالتوی شان
گاه بر گلبدین ، گه به کنار عُمر
زانکه تخلص گرفت ، نامی ازین ناکسان
نیش زبانش همیشه ، زخم زند در جگر
زشت کلامش برَد ، طاقت و تاب و توان
پوز رود چون شتر ، تیم دهد همچو فیل
ناز کند چون شلند ، عشوه چو قانغوزکان
شله شود چون مگس ، با مَرَس و با جَرَس
طینت پُر از دَنَس ، پیره زن بد گمان
لیک به خِلْمُو خَلَج ، وقت دهد بیحساب
عر عر و عو عو کند ، بر ضدّ روشنگران
گاه خلاف وثیق ، گه شده بر او شفیق
دشمن و گاهی رفیق ، در پی شهرت دوان
گاه به دهل عرب ، سخت زند چپه چرخ
گاه به نغاره عجم ، رقص ، چو نوبالغان

چال و فلنگی او ، دین و سیاست شده
بیر و شراب و قمار، اصل و گهی فرع آن
شاعری برخاسته خامه به جولان نمود
رازِ پس پرده را ، کرد یکایک بیان
سوم جولای بود ، شعر تر و ناب و نغز
از خر اعراب و از صاحب و پالانِ شان
گفت ! حمیدی کچل، یک کمی هشیار باش
پارتِ خبیث عنقریب ، داره برایت پلان
گپ ز کجا آمد و ، تا به کجاها رسید
گشت فراری و باز ، رفت ، برِ دیگران
دیدى نگفتم که او پیشِ نبیلِ غمین
می رود و میبرد پیسه و اسنادِ تان
گاه در آغوشِ این ، گه در آغوشِ آن
بدلچرِ بیحیا ، تنگرِ ابلیسیان
« نعمت » ازین طالبه **بیوه القاعده**
تا که توانی نویس ، بر ورقِ بایگان